

تقریر درس تفسیر ترتیبی از ابتدای قرآن کریم آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام قادر بریسم	جلسه	۸۰	تاریخ	۱۴۰۴ / ۰۲ / ۲۷
عنوان ۱	تفسیر ترتیبی از ابتدای قرآن کریم				
عنوان ۲	تفسیر سوره «حمد»				
عنوان ۳	تفسیر آیه «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ»				
عنوان ۴	تمایز میان «مُلک» و «مَلک»				
عنوان ۵	انواع امر در قرآن کریم				

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین

درآمد بحث

بحث ما در مفهوم «مالک» در آیه «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» بود. گفتیم این آیه به صورت «مَلِک» نیز قرائت شده است و هر دو وصف نیز در قرآن کریم برای ذات اقدس حق تعالی آمده اند؛ یعنی هم وصف «مَلِک» و هم وصف «مالک». اگر قرائت «مَلِک» را مد نظر قرار دهیم، مصدرش «مُلک» است و «مَلِک» یعنی صاحب مُلک. اما اگر «مالک» را صحیح بگیریم، مصدرش «مُلک» و به معنای صاحب مُلک است. در اینجا لازم است برای اینکه بتوانیم این مفهوم را کاملاً تفسیر کنیم، از یک سو باید تفاوت میان «مَلِک» و «مالک» را؛ و از سوی دیگر، «مَلِک» و «مُلک» را بیشتر توضیح دهیم.

تمایز میان «مُلک» و «مَلِک»

«مالک»، مشتق از «مَلِک» و به معنای صاحب مُلک است. اما اگر «مَلِک» گفتیم، به معنای صاحب مُلک است. از این رو، تفاوتی میان «مَلِک» و «مُلک» وجود دارد که می بایست روشن شود.

هم واژه «مُلک» و هم واژه «مَلِک» در یک مفهوم با هم شریک هستند و آن، مفهوم «سلطنت علی الشیء» است. هم «مُلک» و هم «مَلِک»، به معنای «سلطنت علی الشیء» هستند، با این تفاوت که سلطنت و استیلا بر شیء که مملوک یا متعلق مُلک است، اگر قدرت و اختیار تمرد از استیلا یا مستولی را داشته باشد و بتواند از آن تخلف کند، در این صورت «مُلک» گفته می شود و اگر چنین قدرتی را نداشته باشد، «مَلِک» است. به عبارتی، در جایی که مملوک اگر بخواهد، می تواند از استیلا یا مستولی تمرد کند؛ یعنی خروج از سلطنت مستولی برایش ممکن باشد، این تمرد بر سلطان و استیلا او «مُلک» نامیده می شود و مملوک می تواند و اختیار دارد که از سلطنت مالک و صاحب مُلک خارج گردد؛ منتها در اینجا «مُلک» به معنای سلطنت با امر و نهی است. در این سیاق، هنگامی که از سلطنت سخن می گوئیم، مراد از آن، سلطنت با امر و نهی است که نتیجه اش حق اطاعت مستولی بر مستولی علیه است. البته اینکه «مُلک»، حق باشد یا

ناحق، سخن دیگری است و ما در باب مفهوم تصویری آن بحث می کنیم. پس، «مُلک» در جایی به کار می رود که سلطنت، سلطنت بر شیئی باشد که توان خروج از استیلائی مستولی برایش حاصل شود. این نوع از استیلا نیز حق تصرّف است؛ یعنی امکان یا قدرت تصرّف است، منتها قدرت تصرّف با امر و نهی. این قدرت تصرّف با امر و نهی را «مُلک» می گوئیم و «مِلک» یعنی صاحب قدرت تصرّف با امر و نهی.

اما اگر این استیلا، استیلا بر شیئی باشد به گونه ای که شیء نتواند بر استیلائی مستولی تمرد کند و از آن خارج شود، به آن «ملکیت شیء» گفته می شود. شیئی که مملوک به معنای مملوک مِلک مالکی باشد، قدرت خروج از استیلائی مستولی ندارد. کسی که مالک خانه اش باشد، خانه نمی تواند از استیلائی مستولی خارج شود. حتی ملکی نیز که ما بر جوارحمان داریم، از چه نوع ملکی است؛ سلطنت به معنای مِلک است یا سلطنت به معنای مُلک؟ در اینجا استیلا هست و لذا هم گفتیم که استیلا، معنای مشترک بین «مِلک» و «مُلک» است، ولی این سلطنت بدین لحاظ که اعضا و جوارح آدم، قدرت خروج از استیلائی مستولی را ندارند، مِلک اوست، اما آنجا که قدرت خروج داشته باشد، به لحاظ اینکه قدرت خروج دارد، مِلک حساب می شود. از این رو مثلاً کسی که دستش فلج است و در اختیار او نیست، می گوید: «من مالک دستم نیستم» و «مالک» به معنای «مِلک» است؛ یعنی من دیگر فرمانروای دستم نیستم نه مِلک به معنای ملکیت. اگر ما در آنجا ملکیتی قائل باشیم، این ملکیت هست. اگر گفتیم کسی می خواهد دستش را به دیگری هدیه کند، مالک آن است به معنای ملکیت ولو دستش فلج باشد و اگر بگوئیم انسان، مالک اعضای خویش به معنای مستولی به معنای ملکیت است و دیگری حق تصرّف در دست او را بدون اذن او ندارد.

پرسشگر: ...

معظم له: کاری نداریم که شرعاً قبول می کنیم یا نه، اما اگر قبول داشته باشیم که شرعاً مجاز است، بحث می کنیم. بله، ما قبول داریم که در جایی که اضطرار باشد، مانند همه موارد اضطرار، با آن رفتار می شود. اگر اضطرار به این معناست که انسان می تواند عضوی از خود را به دیگری بدهد و او را از مرگ رهایی بخشد، تجویز می شود.

پرسشگر: ...

معظم له: ما اکنون که دستمان را تکان می دهیم، یک امر و فرمان از مرکز اراده ما - که به تعبیر قرآنی، قلب ماست - صادر می شود و دست به این فرمان تکان می خورد. این نوع تسلطی که نفس ما بر دستمان دارد، تسلط مِلکی و فرمانروایی است؛ منتها ممکن است فرمانروا باشد؛ اما مالک نباشد. فرض کنید کسی سلطان یک مملکت است، اما مالک آن نیست. این طور نیست که بتواند در هر جای مملکت تصرّف مالکی کند؛ اما مِلک است و فرمان به دست اوست؛ لذا گاهی فرمان دست ما از اراده ما خارج می شود و در این حالت آن سلطنت به معنای مُلک ما از بین می رود؛ اما سلطنت به معنای مِلک ما از بین نمی رود. اگر کسی بخواهد تصرّفی کند که با تصرّف مالکی ما منافات داشته باشد، نیاز به اذن دارد. البته این تفکیکی که ما بیان می کنیم، مهم است و آثار فقهی زیادی نیز دارد که در جای خود بحث می شود.

بنابراین، ما «مُلکی» داریم که به معنای فرمانروایی است و یک حق متقابل میان مستولی و مستولی علیه ایجاد می کند. البته می گوئیم این حق چگونه ایجاد می شود، ولی از لوازم و توابع مُلک است و آن، حق امر و نهی از سوی مستولی است و این حق فرمان یعنی پس باید آن مستولی علیه، اطاعت کند. معنای داشتن حق امر، وجوب اطاعت اوست. بسیاری از آیات کریمه قرآن نیز مربوط به این جهت از جهات قدرت سلطنت ذات باری تعالی است.

اما یک سلطنت نیز به معنای «ملک» داریم و اگر «ملک» گفته شد، الزاماً به معنای امر و نهی در موردی است که جای امر و نهی نیست. گفتیم «ملک»، استیلا بر شیئی است که قدرت خروج از استیلا را ندارد و اگر قدرت خروج نداشته باشد، معنای امر و نهی ندارد و اگر امر و نهی شود، قدرت خروج از استیلا مستولی برای او حاصل نیست تا بتوان او را امر و نهی یا توجیه کرد؛ لذا امر و نهی و طاعت، مخصوص دایره موجوداتی است که دارای اختیارند. موجودات دارای اختیار، متعلق امر و نهی به این معنا، قرار می گیرند.

انواع امر در قرآن کریم

شاید در آینده توضیح دهیم که در قرآن کریم، سه نوع امر داریم:

۱. امر خلقی؛

۲. امر تدبیری؛

۳. امر تشریعی.

و به عبارت دیگر می توان گفت اوامر در قرآن بدین صورتند:

۱. امر خلقی؛

۲. امر تدبیری که خود بر دو گونه است:

۱-۲. امر تدبیری تمکینی؛

۲-۲. امر تدبیری تشریعی.

امر خلقی همان است که می فرماید: «إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»^۱؛ این امر، امر خلقی است که خدا فرمان می دهد و شیئی آفریده می شود. این امر «کُن» الهی است.

اما یک نوع امر نیز امر تدبیر است. پس از آنکه چیزی خلق شد و مخلوق است، خدای متعال تدبیر می کند و این امر تدبیری همان است که با استیلا بر عرش الهی آغاز می شود: «خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ»^۲؛ نتیجه استوا بر عرش، صدور امر تدبیری است؛ منتها امر تدبیری بر دو گونه است:

یک امر تدبیری تمکینی است؛ یعنی خدا با فرمانش، به من و شما قدرت انجام یک عمل می دهد. شمر بن ذی الجوشن، امر تمکینی بر قتل امام حسین علیه السلام داشت و خدا او را بر این کار متمکن کرده بود. امر تمکینی، مطلق افعال را شامل می شود؛ چه افعال خیر و چه افعال شر.

امر تشریعی نیز به معنای وجوب امتثال است و ناشی از تشریع است. همان امر و نهی که در فقه می خوانیم و احکام شرعی و تکلیف از آنها سر می زند، از نوع تشریعی است؛ لذا در آیه کریمه: «وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَرْنَاهَا تَدْمِيرًا»^۳ برخی گفته اند مراد از امر، امر تشریعی است؛ یعنی ما امر تشریعی کردیم؛ ولی آنها تمرد

۱. سوره نحل: ۴۰.

۲. این عبارت پنج بار در قرآن آمده. البته ماقبل و مابعد آن در آیاتی که ذکر می کنیم فرق دارد: سوره اعراف: ۵۴؛ سوره یونس: ۳؛ سوره فرقان: ۵۹؛

سوره سجده: ۴؛ سوره حدید: ۴.

۳. سوره اسراء: ۱۶.

نمودند ﴿فَفَسَّقُوا﴾؛ ولی ما گفته ایم الزاماً نباید به این معنا باشد؛ بلکه می تواند همان امر تمکینی باشد؛ یعنی ما آنها را به فسق، امر کردیم اما امر تمکین از فسق.

پرسشگر: ...

معظم له: بله، «یا امر» ولی «لا یا امر» به امر تشریعی. همه چیز در اختیار خداست و کسی که این فعل را انجام می دهد، به دستور خدا می کند و خدا بر او مسلط است یا نه؟ همه چیز از اوست: ﴿وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ﴾^۱ این امر تمکینی است که خداوند متعال، بنده اش را تمکین می کند؛ لذا مشیئت او به اراده خدایی است؛ حتی آن مشیئت شریره اش. کسی نیز که کار بد می کند، از سلطه تدبیری خدا خارج نیست.

پرسشگر: یعنی امور تکوینی از امر تدبیری است؟

معظم له: بله می شود گفت که تدبیر در امور تکوینی، یک تدبیر است و تدبیر در اختیارات یا اعمال اختیاری، تدبیر بالتشریع است. تدبیر در امور غیراختیاری - حتی امور اختیاری به معنای مشیئت - تدبیر بالتمکین است و تدبیر در امور اختیاری، تدبیر بالتشریع است؛ یعنی تدبیر به امر و نهی تشریعی است.

پرسشگر: ...

معظم له: هر نوع تعبیری را می شود به کاربرد و همین تعبیری نیز که ما عرض کردیم، در قرآن کریم و روایات آمده است که یک امر داریم که امر تمکینی است؛ زیرا: ﴿وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ﴾ می فرماید هرکس چیزی اراده می کند، اراده اش به اراده خدایی است؛ یعنی تمکین است و به او قدرت داده شده که بخواهد؛ و لذا اینجاست که ما معنای «لَا جَبْرَ وَلَا تَفْوِیضَ»^۲ را می توانیم بفهمیم؛ یعنی در عین اینکه این افعال اختیاری با اختیار مکلف صادر می شود، اما خارج از قدرت خدا نیست و این خداوند است که این قدرت را با امر به معنای امر تمکینی، به او بخشیده است.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين

۱. سورة انسان: ۳۰؛ سورة تکویر: ۲۹.

۲. «مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ حُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ حَدَّثَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَا جَبْرَ وَلَا تَفْوِیضَ وَلَكِنْ أَمْرَيْنِ أَمْرَيْنِ، قَالَ: قُلْتُ: وَمَا أَمْرَيْنِ أَمْرَيْنِ؟ قَالَ: مِثْلُ ذَلِكَ رَجُلٌ رَأَيْتُهُ عَلَى مَعْصِيَةٍ فَتَهَيَّئَتْهُ فَلَمْ يَنْتَهُ فَتَرَكْتُهُ فَفَعَلَ تِلْكَ الْمَعْصِيَةَ، فَلَيْسَ حَيْثُ لَمْ يَقْبَلْ مِنْكَ فَتَرَكْتُهُ كُنْتَ أَنْتَ الَّذِي أَمَرْتَهُ بِالْمَعْصِيَةِ»؛ [الكافي؛ كتاب التوحيد، باب الجبر والقدر والأمرين الأمرين، ح ۱۳].